

Globethics Repository

The logo for Globethics, featuring the word "Globethics" in white, sans-serif font centered within a solid blue rectangular background.

#####

This page was generated automatically upon download from the Globethics Repository. More information on Globethics see <https://www.globethics.net>. Data and content policy of Globethics Repository see <https://repository.globethics.net/pages/policy>.

Item Type	Article
Authors	##### ,#####;##### ,#####
Publisher	##### ##### # ##### #####
Rights	With permission of the license/copyright holder
Download date	2026-06-15 19:05:05
Link to Item	http://hdl.handle.net/20.500.12424/176128

مروری بر تاریخچه و برخی مشکلات جامعه شناختی

تلقیح واکسن آبله در ایران

مسعود کثیری^{۱*}، مرتضی نورایی^۲

مقاله‌ی مروری

چکیده

ضرورت مبارزه با بیماری آبله و درمان آن، همواره یکی از دغدغه‌های اصلی پزشکان و در برخی از موارد، حکومت‌ها، در هر زمان بوده است. اختصاص یافتن قسمتی از متون پزشکی قدیمی به شرح و تفسیر این بیماری و نقل قول‌های متعدد تاریخی از میزان کشتار این بیماری در بین جوامع انسانی، به نوعی مؤید این ادعا می‌باشد.

در کشور ایران هم این بیماری از دیرباز شناخته شده بود و وجود یک رساله‌ی مجزا از رازی، در مورد آن، نشانگر این واقعیت است که پزشکان ایرانی هم به‌نحو بارزی با این بیماری و عوارض آن مواجه بوده‌اند. توجه به علت‌یابی، درمان و پیشگیری از این بیماری در حدی بود که شاید به جرأت بتوان گفت طب نوین در ایران با ابداع روش‌های پیشگیری بیماری آبله و اقدامات عباس میرزا شروع گشت و توسط میرزا تقی خان امیرکبیر دنبال شد.

در این نوشتار ابتدا سعی گشته تا با مراجعه به کتب تاریخی و منابع مکتوب، تا حد ممکن به بیان تاریخچه‌ی این بیماری و تلاش‌های انجام گرفته و مشکلات موجود بر سر راه تلقیح واکسن آن پردازیم و پس از آن با مراجعه به اسناد و منابع موجود، سعی نماییم تا دلایل جامعه‌شناختی این‌گونه مشکلات را بررسی نماییم.

واژگان کلیدی: آبله، امیرکبیر، عباس میرزا، واکسن

^۱ پزشک و دانشجوی دکترای تاریخ دانشگاه اصفهان

^۲ دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

* نشانی: اصفهان، دروازه شیراز، دانشگاه اصفهان، دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی، گروه تاریخ، تلفن: ۰۹۱۳۳۷۲۰۳۰۱

مقدمه

آبله بیماری خطرناک و نفرت‌انگیزی بود که بیماران در صورت ابتلا به آن تا حد زیادی در معرض خطر مرگ قرار گرفته و در صورتی هم که نجات می‌یافتند دچار عوارض درمان ناشدنی آن هم‌چون کوری، کری و صورت و چهره آبله‌گون می‌شدند و لذا این‌گونه افراد توان زندگی طبیعی را از دست می‌دادند. جعفر شهری در کتاب تاریخ اجتماعی تهران در خصوص وضعیت اجتماعی کسانی که از بیماری آبله دچار عارضه شده بودند، می‌گوید:

«... دو درصد از مردم آبله‌گون بودند و زیاد از این عده آن‌ها که آبله صورت و بینی و چشم و گردنشان را برده، بدمنظرترین‌شان ساخته بود. آبله‌گونه‌هایی که بعضی از تمام مزایای آبله برخوردار گردیده، عوارض کری و کوری آن نیز اضافه شده بود. زنان و دختران به قول خودشان آبله چکونی که حتماً باید با مشابه خود ازدواج نموده، هرگز پسر و مردی غیر از آن با ایشان تن به ازدواج نمی‌داد و مردانی که باید از درماندگی با زنان زشت آبله رو تن به همسری داده، همه عمر حسرت ببرند. در عوارض شوم آبله باید گفت برخی را که واقعاً مسخ می‌نمود» (۱).

گرچه ضرورت مبارزه با این بیماری، از مدت‌ها قبل احساس گشته بود ولی برای اولین بار، همان‌طور که اشاره خواهد شد، این کار در زمان عباس میرزا به صورت مقطعی شروع گشت و در زمان صدارت امیرکبیر با جدیت پیگیری شد ولی به مانند دیگر اقدامات او، عقیم ماند و این بیماری همچنان از بین مردم قربانی می‌گرفت. البته در دهه‌های اخیر با اقدام سازمان بهداشت جهانی و همکاری کلیه کشورهای، این بیماری با انجام واکسیناسیون از جهان ریشه‌کن شده و اکنون چند سالی است که دیگر موردی از آن مشاهده نشده است.

اما ضرورتی که نویسنده مقاله را بر آن داشت تا در این خصوص به بررسی اسناد و مدارک جدید پرداخته و در مورد

این بیماری، که سال‌هاست ریشه‌کن شده، به پژوهش پردازد، نه معضل خود بیماری، بلکه تلاشی برای تبیین مشکلاتی است که دولت و جامعه‌ی ما برای مبارزه با این بیماری و موارد مشابه با آن روبه‌رو بود. گرچه پیش از این برخی از مورخین در مورد تاریخچه‌ی مبارزه علیه آبله، مطالبی را نوشته‌اند، ولی همواره این سؤال باقی است که چرا جامعه‌ی ایرانی برای رهایی از چنین مشکلاتی باید هزینه‌های غیر متعارف و نابرابر با حجم مشکل پرداخت کند و چرا زمینه‌ی پذیرش چنین اقداماتی در میان جامعه‌ی سنتی ایران، ضعیف است. جواب به این سؤال خود مستلزم این است تا به بررسی مواردی از این‌گونه کشمکش‌های میان دولت و مردم به‌عنوان نمونه پرداخته و آن را به دیگر موارد تعمیم داد.

هم‌چنین جهت رسیدن به پاسخی قابل قبول برای سؤالات بالا، نیاز داریم تا تاریخچه و زوایای گوناگون مشکلات تلقیح واکسن آبله را بررسی کرده و به سؤالاتی از این دست پاسخ دهیم:

- مبارزه با بیماری آبله چه ضرورتی داشت؟
- مبارزه با این بیماری از چه زمانی در ایران آغاز گشت؟
- سیر حوادث تاریخی مرتبط با این موضوع چگونه بود؟
- چه مشکلات جامعه‌شناختی بر سر راه مبارزه با این بیماری وجود داشت؟
- دلایل مقاومت منفی مردم بر علیه واکسیناسیون آبله چه بود؟

در این مقاله ابتدا به بحث تاریخچه‌ی آبله‌کوبی در ایران پرداخته و پس از آن اقدامات دولتی در این خصوص مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. در قسمت بعدی مقاله سعی گردید تا با بررسی و تحلیل کلیه منابع و روزنامه‌ها و اسنادی که در دسترس بود، تا حد ممکن به بحث در خصوص دلایل جامعه‌شناختی مقاومت مردم در برابر این اقدام پرداخته شود.

قدمت مایه کوبی آبله در ایران

بیماری آبله یکی از مهم‌ترین بیماری‌هایی بود که از ایام قدیم در بین اکثر جوامع رواج فراوان داشته و کشتار بسیاری می‌کرد. اغلب اتفاق می‌افتاد که در بین افراد یک خانواده تعدادی از این بیماری تلف شده یا به دلیل عوارض ناشی از آن، کور یا کر شده و از چرخه‌ی نیروی مولد کشور خارج می‌شدند. در اکثر نوشته‌های طبی قدیم ایران هم مطالبی در مورد آن به چشم می‌خورد از جمله برای اولین بار رازی در مورد آن رساله‌ای نوشت که این خود مبین اهمیت این بیماری به عنوان یک معضل اساسی است (۲). در ۱۷۲۳ میلادی، این بیماری ۲۰ هزار نفر را در پاریس کشت، ۱۷ سال بعد ۱۶ درصد مردم برلین و ۲۸ سال بعد ۱۶ هزار نفر در ناپل به خاطر ابتلا به آن مردند (۳).

ضرورت مبارزه با آبله از دیرگاه در بین صاحب‌فکران و برخی دولت‌مردان احساس می‌شد. به عقیده‌ی برخی، پیشینه‌ی مبارزه با این بیماری به دوران فتحعلی‌شاه می‌رسد. آدمیت معتقد است: «آبله‌کوبی از زمان فتحعلی‌شاه به ایران آمد. دکتر Cormick انگلیسی، پزشک عباس میرزا، رساله‌ای در باب آبله نوشت که منتشر گردید. اما قانون آبله‌کوبی را امیرکبیر گذاشت.» (۴). علی‌رغم نظر این مورخین، گرچه ادوارد جنر در قرن نوزدهم واکسن آبله‌ی گاوی را کشف کرد (۲)، انجام واکسیناسیون علیه بیماری آبله، در میان جوامع ایلیاتی ایران، از سال‌ها قبل معمول بوده است. در قبیله‌ی سنگسری، یک نوع واکسیناسیون بر علیه آبله وجود داشت؛ به این صورت که پیرزنان قبیله ترشحات آبله را در یک پارچه تمیز جمع‌آوری کرده و نگه‌داری می‌کردند. هنگام تلقیح، ترشحات خشک شده را بین دو عدد سنگ آسیا کرده و داخل مقداری آب جوش درون یک نعلبکی حل نموده و این مایع را توسط سوزن داخل پوست تزریق می‌کردند. از این طریق سعی داشتند که بچه‌ها را علیه آبله محافظت کنند. در بلوچستان بچه‌هایی را که به صورت اتفاقی دچار زخم می‌شدند، با زخم ناشی از آبله‌ی گاوها مواجه می‌کردند. این

کار پوتو گاو نامیده می‌شد و Dr. Shelimer در کتاب خودش می‌نویسد که این روش واکسیناسیون سال‌ها در بین بلوچ‌ها شناخته شده بود. در کنار آبله‌ی گاوی، از آبله‌ی شتری هم برای جلوگیری از بیماری استفاده می‌شد.

هم‌چنین، آبله‌کوبی با ترشحات آبله‌ی انسانی، توسط سلمانی‌ها و دلاکان هم انجام می‌شد. در این روش، واکسیناتور یا همان دلاک، یک جعبه‌ی فلزی کوچک به همراه خود داشت که از آن برای جمع‌آوری ترشحات آبله برای واکسیناسیون دیگر اطفال، استفاده می‌کرد. او بعد از ساختن محلول توسط آب سرد سماور، واکسن را به وسیله‌ی ضربه‌ی یک قلم، تزریق می‌کرد.

دکتر Cormick، اولین پزشک خارجی بود که به وسیله‌ی معرفی تزریق واکسن آبله‌ی گاوی علیه بیماری آبله، جایگاه قابل احترامی برای خود در تاریخ طب ایران به دست آورد. عباس میرزا، برای غلبه بر تصورات نادرست مردم، به دکتر Cormick توصیه نمود تا ابتدا بچه‌های او را علیه بیماری آبله واکسینه نماید. نایب‌السلطنه بعد از موفقیت برنامه‌ی واکسیناسیون شاهزاده‌ها، دستور داد تا بچه‌های روستایی واکسینه شوند. بدین طریق، درست ۱۶ سال بعد از کشف ادوارد جنر، واکسیناسیون در ایران معمول شد. با دستور عباس میرزا ۲۵ هزار نفر در تبریز، ۱۵۵۴۱ نفر در حومه‌ی شهر، ۸۲۱۴ نفر در خوی، ۶۰۲۵ نفر در ارومیه و حومه و ۵۰۳۷ نفر در مراغه و کلا یک جمعیت بالغ بر ۸۰ هزار نفر در آذربایجان علیه بیماری واکسینه شدند و هیچ‌کدام به بیماری مبتلا نشدند در حالی که به وسیله‌ی واکسیناسیون با واکسن انسانی، از هر ۲۰ نفر یک نفر می‌مردند.

نه تنها ولیعهد، بلکه بقیه‌ی شاهزادگان هم علاقه‌مند به مدرنیزه کردن مراقبت‌های بهداشتی در ایران بودند. شاهزاده محمد علی میرزا دولت‌شاه، بزرگ‌ترین پسر فتحعلی‌شاه و حاکم کرمانشاه، یک مترجم ارمنی به نام مرادیان را به دستگاه خود آورد که اصالتاً اهل استانبول بود ولی در بغداد کار می‌کرد. او داماد یک پزشک بود و به همین دلیل، با روش

همه‌ی مناطق به‌صورت رایگان انجام شده و حتی امیر اهتمام ویژه‌ای به پیگیری این کار در شهرستان‌ها داشت. او حتی برای تنویر افکار عمومی مقاله‌هایی را در روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه می‌آورد که در جای خود بسیار جالب است. به‌عنوان نمونه در شماره‌ی ۲۲ این روزنامه به تاریخ سوم رمضان ۱۲۶۷ ه.ق، در گزارشی برای ترغیب مردم به امر مایه‌کوبی آبله و تشویق آنان جهت همکاری با کسانی که به‌عنوان مأمور آبله‌کوبی به مناطق می‌رفتند، آمده است که:

«کربلایی نورمحمد آبله‌کوب، که حسب‌الامر اولیای دولت علیه مأمور صفحات مازندران بود، از قراری که نوشته‌اند، متجاوز از سیصد چهارصد نفر را آبله‌کوبیده است و خوب شده‌اند و از این جهت که دیده‌اند بسیار فایده بخشیده، مردم زیاد طالب و راغب شده‌اند و هم‌چنین میرزا ابوالقاسم آبله‌کوب، که مأمور توقف گیلان گردیده بود، از قراری که نوشته بودند، مأمور آبله‌کوبی اطفال بوده، در اول اهل آن‌جا احتراز از این معنی داشته‌اند، بعد از آن‌که به وضوح پیوست که این آبله‌کوبی بسیار مفید است، تمامی اهل شهر در کمال رغبت و میل اطفال خود را می‌آوردند و آبله می‌کوبند و در مدت پانزده روز زیاده از شصت نفر از اطفال را آبله‌کوبیده‌اند که همگی صحیح و سالم آبله درآورده خوب شده‌اند» (۷).

نکته‌ی جالبی که از گزارش بالا و گزارشی که در زیر ارائه خواهد شد، برداشت می‌شود این است که امیر در اجرای این امر مهم، بر خلاف اکثر سیاست‌های دولتی که تنها در پایتخت و اطراف آن انجام می‌شد، سیاستی فراگیر را در کل مناطق کشور در نظر گرفته و بر اجرای آن پافشاری می‌کرد و حتی آمار کسانی را که مورد تلقیح واکسن قرار گرفته بودند از مأموران می‌خواست. بر اساس گزارشی که در روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه چاپ گشته بود، در شهر یزد در عرض هفت‌ماه، یک‌هزار و سیصد و پنجاه و پنج نفر مورد تلقیح واکسن قرار گرفته، و تمام این‌ها توسط یک‌نفر آبله‌کوب به نام میرزاحسن آبله‌کوب انجام پذیرفته بود. حتی کارگزاران محلی موظف بودند که گزارش کار خود را به‌صورت کامل به مرکز ارائه

واکسیناسیون جنر آشنا بود و در بغداد روش خودش را با موفقیت معرفی کرده بود. او در ۱۸۰۹ میلادی، پسران خودش و پسران و فرزندان مفتی بزرگ را در ملاء عام واکسینه کرد و در کرمانشاه هم همان روش را برای اطمینان مردم از درست بودن کار، تعقیب کرد. او ابتدا ۲۵ نفر از اعضای خانواده دولتشاه را واکسینه کرد و بعد مردم همدان، تهران، کاشان و اصفهان را واکسن زد و برای این تلاش و کوشش در جهت مبارزه با آبله، نشان شیر و خورشید را از شاه گرفت (۳).

الزام در آبله‌کوبی

مسلم این است که گرچه دانش آبله‌کوبی از مدتی قبل وارد ایران گشته بود، ولی برای انجام آن هیچ قانون الزام‌آوری موجود نبوده و وضع قانون و سخت‌گیری در این خصوص تنها به همت امیرکبیر اتفاق افتاد. Dr. Polak که گزارش او در اکثر زمینه‌ها مورد استناد می‌باشد، در این خصوص معتقد است که چون امیرکبیر به افزایش جمعیت کشور علاقه‌مند بود، علیه بیماری آبله کارهای مهمی کرد. او آبله‌کوبی را در سرتاسر ایران مرسوم ساخته و رساله‌ای در این باب از زبان انگلیسی به فارسی به ترجمه رسانیده و چاپ کرد و آبله‌کوبانی با حقوق کافی به ولایات فرستاد (۵). جالب این است که قانون آبله‌کوبی اجباری بوده و برای این‌که این بیماری از مرزها وارد کشور نشود، تدابیر خاصی اندیشیده شده بود، از جمله این‌که بنا به گفته‌ی روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه، یک تعداد آبله‌کوب به نواحی مرزی فرستاده شده بودند تا کسانی را که از آن‌سوی مرزها وارد می‌شدند آبله‌کوبی کنند. Dr. Floor هم، در پژوهش خود، به نقل از منتظم ناصری، نقل می‌کند که امیرکبیر در دوره‌ی صدارت خود (۱۸۵۱-۱۸۴۸ م)، اقدامات بهداشتی مختلفی از جمله مایه‌کوبی انجام داد و کتاب Cormick را که درباره‌ی مایه‌کوبی آبله بود تجدید چاپ کرد. در سومین شماره‌ی روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه، مقاله‌ای درباره‌ی بیماری آبله و نیاز برای اقدامات مهارکننده‌ی آن نگاشته شده است (۶).

در زمان امیرکبیر آبله‌کوبی برای همه‌ی اقشار مردم و در

هر کدام یک طاقه شال به‌عنوان پاداش گرفتند (۸). بعدها با شکل گرفتن کمیسیون حفظ‌الصحه دوباره برنامه‌ی واکسیناسیون علیه آبله شروع گشت. آنچه جالب به نظر می‌رسد این است که حکام نقاط مختلف کشور موظف بودند که با اعضای کمیسیون مکاتبه داشته باشند و همچنین آمارهای درخواستی کمیسیون را در اسرع وقت به آن‌جا تحویل دهند.

هم‌چنین حکام ولایات موظف بودند آمار منظمی از وضعیت زاد و ولد، مرگ، امراض شایع و وضعیت بهداشتی ناحیه‌ی تحت حکمرانی خود، به کمیسیون ارائه دهند. به‌عنوان مثال، یکی از این گزارش‌ها که مربوط به نقاط مختلف کشور، در ماه ربیع الثانی سال ۱۲۹۸ ه. ق بوده، و در روزنامه‌ی علیه ایران به چاپ رسیده است، نشان می‌دهد که آبله‌کوبی در چه درجه‌ای از اهمیت قرار داشته است (۹):

جدول شماره‌ی ۱ - گزارش نقاط مختلف کشور به کمیسیون حفظ‌الصحه

نام شهر	متولد	متوفی	آبله‌کوبیده	امراض شایع
رشت	۴۰	۴۲	-	خناق و آبله
کرمان	۹۷	۴۷	-	امراض مختلف
کاشان	۴۸	۱۸	-	محرقه
کردستان	-	۹	-	باد سرخ و آبله
کرمانشاهان	۷۶	۱۱۹	۳۸	امراض مختلف

فشار قرار گرفته و او را به راه مورد نظر اجتماع که اصطلاحاً همان عرف می‌باشد، بکشاند (۱۰). در اجتماعات سنتی سابق که سطح ارتباطات محدود بود، به ندرت ممکن بود که کسی یا کسانی برخیزند و حرف‌هایی غیر از حرف‌های رایج در میان جمع را بزنند. اگر هم کسانی حرف یا نظر جدیدی مطرح کرده یا اقدام تازه‌ای می‌کردند، متهم به بدعت می‌شدند و چنین مشکلاتی در جوامع دیگر هم دیده می‌شد. یعنی کسانی که حرف جدیدی می‌زدند، هزینه‌های خیلی زیادی برای نوآوری خود می‌دادند. برخی از جامعه‌شناسان معتقدند

کنند، چنان‌که میرزا محمد علی خان دبیر مهم خارج، در نامه‌ای در ۲۸ ذی‌قعدة ۱۲۶۷ ه. ق به کارگزار استرآباد می‌نویسد: «روزنامه‌ی آبله‌کوبیدن استرآباد را که فرستاده بودید، به نظر خداوندگاری امیرکبیر رسید، بسیار تحسین کردند و مجدداً تأکید اکید نمودند که در این باب، نهایت اهتمام به عمل آید» (۴).

متأسفانه، پس از قتل امیرکبیر، این اقدام شایسته‌ی او هم مانند دیگر اقداماتش مورد کینه‌ورزی و دشمنی جانشینش قرار گرفته و ناتمام ماند. در حالی که در آن زمان، اکثر کودکان تهرانی مایه‌کوبی شده بودند، پزشکان از جمله Polak از ادامه‌ی این کار در دیگر شهرستان‌ها منع شدند و حتی در برخی از مناطق مردم را به مخالفت با این عمل برانگیختند و از آن پس آبله‌کوبی تنها برای خواص و درباریان انجام می‌شد. اعتماد السلطنه در خاطرات خودش نقل می‌کند که حکیم تولوزان و میرزا زین العابدین دختر شاه را آبله‌کوبی کرده و

رویکرد جامعه نسبت به تلقیح واکسن آبله

اکثر جوامع و به‌خصوص جوامع سنتی، در برابر هر گونه تغییر و تحول و ایده‌ی جدید، از خود واکنش نشان می‌دهند. جامعه‌شناسان معتقدند که در جوامع سنتی، خلاقیت و به تبع آن تغییرات، بسیار اندک است و اگر هم باشد، در کوتاه‌مدت و بین نسلی وجود ندارد. دلیل این موضوع این است که همه از روش‌های مشترک و مشابه برای انجام امور استفاده نموده و اگر خلاقیتی هم ظهور کند، اجتماع، افراد خلاق را تنبیه می‌کند. در چنین وضعی سعی می‌شود که فرد خلاق، تحت

این دستور بسیار هم ساعی و کوشا بود تا جایی که اعتضاد السلطنه نقل می‌کند:

«در سفر اصفهان روزی در چهل‌ستون امیر را برافروخته دیدم. گمان بردم که از سر حد، خبر بدی رسیده. اما معلوم شد که فرزندان صادق رنگ آمیز و محمدکله‌پز از بیماری آبله مرده‌اند. امیر از آنان مؤاخذه کرد و گفت: از هر یک پنج تومان گرفته و مرخص کنید، و پول را در صندوق خاص مریضان بگذارید. ولی چون توانایی پرداخت آن را نداشتند، دستور داد که از کیسه‌ی خودش این پول را به صندوق بدهند تا قانون اجرا شده باشد». بعد من به امیر گفتم «این مطلبی نبود که این قدر شما را مشتعل کرده بود» فرمود «شاهزاده، تعجب دارم! که شما شنیدید دو نفر از ابناء وطن شما بی‌جهت تلف شده‌اند و به شما تأثیر نکرد!» و من بسیار شرمند شدم» (۱۲).

این‌گونه مقاومت‌های منفی در برابر قسمت اعظم دست آوردهای غربی، پدیده‌ی کوچکی نبود و نمود آن تا حدی بود که نظر اکثر سفرنامه‌نویسان را به خود جلب نموده و برخی از آن‌ها در صدد بیان توجیهی برای این‌گونه رفتار اجتماعی بودند. در میان دلایل مختلفی که آن‌ها برای توجیه این‌گونه واکنش‌های مردم در برابر تغییرات و بی‌توجهی آن‌ها به ابداع روش‌های جدید داشتند، شاید این نظر از همه جالب‌تر باشد:

«ما اروپایی‌ها معتقدیم که در ماورای عقل و دلیل چیزی نیست و همین که قدم از سر حد عقل و استدلال بیرون گذاریم، هر چه هست نیستی است. ولی ایرانی‌ها و به‌طور کلی ملل خاور زمین معتقدند دنیای حقیقی از آن‌جایی شروع می‌شود که عقل را در آن راه نیست و به همین جهت است که حتی اختراعات و اکتشافات ما اروپاییان نیز در نظر آن‌ها ناچیز است» (۱۳).

البته قضاوت در خصوص این‌گونه اظهار نظرها که به گونه‌ای در خصوص جامعه‌شناسی تغییرات می‌باشد، از جمله حوزه‌های مورد بحث جامعه‌شناسان بوده و از بحث ما خارج است. اما از آن‌جا که به‌عنوان مورخ وظیفه‌ی خود می‌دانیم تا همانند کارآگاه خبره، با کنکاش مواد و موضوعات تاریخی،

که «در یک جامعه‌ی قبیله‌ای، افراد در خون، خوی، خاک و فرهنگ مشترکند. در نتیجه همسانی و همبستگی‌های ناشی از چهار عامل خون، خوی، خاک و فرهنگ، افراد قبیله را به همدیگر متصل می‌کند. در این حالت حتی تصور می‌رود که این همبستگی ذاتی است و همه اعضای آن، یک پیکره‌ی نسبتاً مشابه هستند. به همین دلیل می‌گویند آن را یک کالبد اجتماعی می‌دانند و نه جامعه. در یک قبیله یا اجتماع، چون تقسیم کار محدود است، در نتیجه تقابل‌ها اندک و ارتباطات رودررو بیش‌تر است. در فضاهای کوچک، بستگی‌های خیلی محکمی برقرار می‌شود و روابط غیررسمی و خیلی عاطفی پدید می‌آید. در چنین وضعی، انسان‌ها از خیلی جهات احساس راحتی می‌کنند و در هوای نفسانی خودشان زندگی می‌کنند یعنی احساس نمی‌کنند که اصلاً در اجتماع، فشار هست و این فشار، اعضای اجتماع را از ایجاد تغییر و خودمداری باز می‌دارد. در قبیله و جامعه‌ی قبیله‌ای، یک نوع یکسان‌سازی فکری رخ می‌دهد» (۱۱).

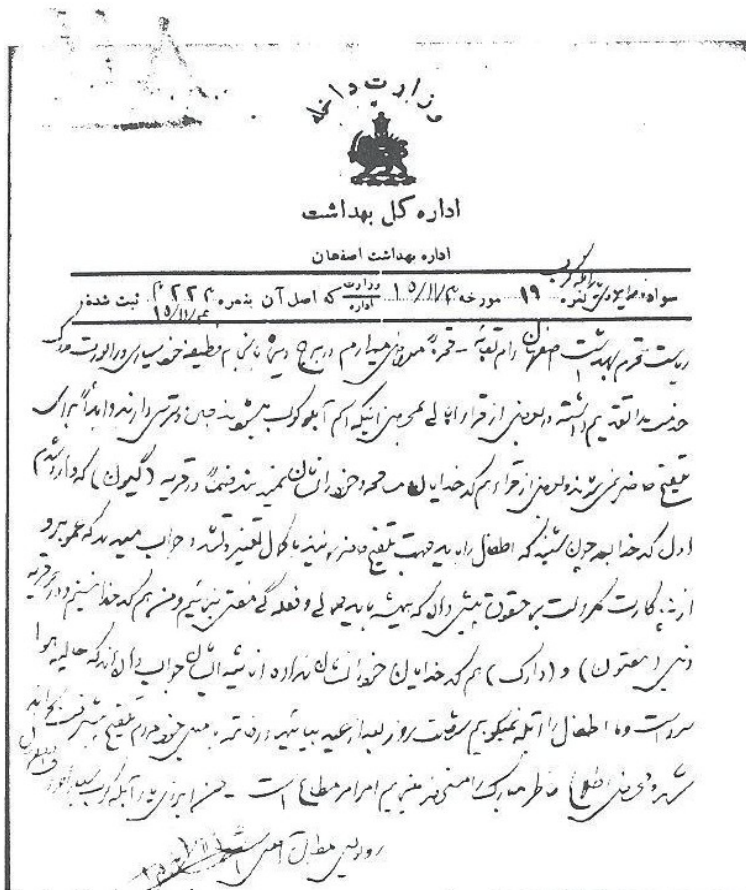
مشکلات پیش رو در برابر متصدیان تلقیح واکسن آبله، خود دلیلی بر تأیید ادعای بالا بود. جامعه‌ی سنتی ایران، از ابتدا در برابر این کار واکنش نشان داده و به‌عنوان یک پدیده‌ی نو که موجب برخی تغییرات در زندگی عادی بوده و بدتر از همه، از منظر برخی، ارمان‌گزار غربی بود، در برابر آن مقاومت منفی می‌کردند. همان‌گونه که در قسمت‌های اولیه‌ی مقاله بیان شد، شدت این مقاومت به حدی بود که کارگزاران مقتدری همچون عباس میرزا و محمد علی میرزا دولتشاه را هم، مجبور نمود تا جهت کاستن از شدت مخالفت مردم و جلب اعتماد آن‌ها، ابتدا فرزندان و خاندان خودشان را مایه‌کوبی نمایند.

میرزا تقی خان امیرکبیر هم که با مخالفت و واکنش منفی بافت سنتی جامعه روبه‌رو بود، جهت تنبیه متمرذین از اجرای مقررات آبله‌کوبی، مقرر داشته بود که هر کس فرزندش در اثر ابتلا به بیماری آبله بمیرد، می‌بایست مبلغ پنج تومان به‌عنوان جریمه به صندوق دولت بپردازد و اتفاقاً در اجرای

دیگری هم برای این رویکرد اجتماعی باشیم. به عنوان نمونه، بررسی اسنادی که ضمیمه‌ی این مقاله می‌باشد و به عنوان نمونه‌ای از این‌گونه اسناد انتخاب گشته است، نشان می‌دهد که این مقاومت نه تنها به عنوان مقابله با نمودی از نفوذ مظاهر زندگی غربی و نه تنها به عنوان تلاش جامعه برای حفاظت از میراث پزشکی مردمی «folk medicine/lay medicine» به حساب آمده، بلکه نوعی مقاومت علیه اقدامات دولت و ابراز نارضایتی از اقدامات آن هم محسوب می‌گردد.

آن‌ها را از عمق به سطح آورده و با نمایان کردن آن‌ها، به حل برخی از ابهامات و معضلاتی که جامعه‌ی ما با آن درگیر بوده و هنوز هم ممکن است با آن دست به گریبان باشد، کمک کنیم. بدین طریق لازم است تا این‌گونه موارد و برداشت‌های خودمان را از آن‌ها، در معرض قضاوت جامعه‌شناسان قرار دهیم.

بررسی برخی از اسناد مربوط به انجام مایه‌کوبی آبله، و دخالت دولت در این مورد، ذهن پژوهشگر را به این سمت و سو می‌برد که علاوه بر آنچه تاکنون گفته شد، به دنبال دلایل



تصویر شماره‌ی ۱ - شکایت یکی از آبله‌کوبان به ریاست بهداشت اصفهان

نتیجه‌گیری

آنچه می‌توان با قطعیت بسیار گفت این است که در طی قرن نوزدهم و بیستم، یکی از مهم‌ترین راه‌هایی که باعث گشت دولت محدود در دربار، برای رسیدن به تجدد طی کند، مسیر سلامت عمومی بود. دولتی که تاکنون هیچ‌گونه مسؤلیتی در قبال تأمین امور رفاهی و بهداشت و درمان جامعه نداشت، با مواجهه با خطرات ناشی از تهاجمات بیگانه و پیشرفت کشورهای غربی، دریافت که برای رسیدن به موقعیتی بهتر می‌بایست از تعدد نفوس و سطح تکنولوژی بالاتری برخوردار باشد. برای رسیدن به هدف نخست، دخالت در وضعیت سلامت عمومی مردم و کنترل بیماری‌های واگیردار، امری اجتناب‌ناپذیر بود.

اما دخالت دولت در این‌گونه امور، از آنجا که تصادم با آداب و رسوم و سنت‌های پذیرفته شده در بین جامعه‌ی ابتدایی آن روز ایران را داشت، امری راحت و به‌دور از تشنج و التهاب نبود. هر چند گفت‌وگوی بیشتر در این خصوص از جمله مباحث رایج در جامعه‌شناسی پزشکی بوده و پرداختن به چنین مقوله‌ای از حوصله‌ی این بحث و دانش نویسنده خارج است اما بیان چنین نمونه‌های تاریخی، تنها از این جهت که می‌تواند راهگشای برخی از سؤالات رایج در این حوزه باشد، مفید است. لذا اگر بخواهیم عصاره‌ی این مبحث را در یک جمله خلاصه کنیم، باید گفت که، هرگونه برنامه‌ریزی برای تغییر و تحول در الگوی سلامت عمومی جامعه، می‌بایست با در نظر گرفتن انواع متغیرهای بومی و منطقه‌ای و منطبق بر آداب و سنن آن‌ها باشد.

نویسنده‌ی این نامه (تصویر شماره‌ی ۱) که خود از مایه‌کوبان آبله است، در شکایت خود که خطاب به ریاست بهداشت اصفهان نوشته، ذکر می‌کند که مردم هنگام مواجهه با مایه‌کوب، حاضر به همکاری نمی‌شوند و کدخدایان آبادی‌ها هم که موظف به همکاری با مأمورین دولتی تلقیح واکسن هستند، در جواب می‌گویند: «مگر دولت به ما حقوق پیش داده که باید همیشه حمالی و فعلگی مفتی بنماییم...» (۱۴).

انجام چنین مشاجراتی با مأمورین دولتی و چنین اعراضی از سوی مردم، که علی‌رغم داشتن منافع زیاد در تزریق واکسن، در برابر آن مقاومت نشان می‌دهند، مبین نوعی مبارزه‌ی منفی با دولتی است که از طریق گسترش بهداشت و درمان و تقویت و توسعه‌ی نهادهای اجتماعی، سعی در ورود به حریم خصوصی مردم و تغییر آداب و روش زندگی آنان دارد. حریم خصوصی که تا پیش از این تنها متأثر از سنت‌های قبیلگی و رسم و رسومات درون اجتماعات خانوادگی بود. البته ورود دولت به این‌گونه مقولات و تصادم آن با این‌گونه سنت‌ها برای طی مسیر تجدد در جامعه‌ی سنتی ایران، امری اجتناب‌ناپذیر بود و شاید به جرات بتوان گفت که یکی از مهم‌ترین راه‌های ایجاد تغییر و تحول در جامعه‌ی ایران و رسیدن به مرز مدرنیسم، مسیر بهداشت و درمان بود که در جای خود نیاز به بحث دیگری دارد.

منابع

- ۱- شهری ج. گوشه ای از تاریخ اجتماعی تهران قدیم. تهران: نشر معین؛ ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۴۹۴.
- ۲- ارنان کالین. تاریخ علم کمبریج. ترجمه ی افشار ح. تهران: نشر مرکز؛ ۱۳۸۵، ص ۵۶۴، ۲۳۷.
- 3- Barjesteh S. Qajar Era Health Hygiene and Beauty. Rotterdam; 2003, p. 36-8.
- ۴- آدمیت ف. امیر کبیر و ایران، چاپ پنجم. تهران: انتشارات خوارزمی؛ ۱۳۵۵، ص ۲۳۲، ۲۳۴.
- ۵- پولاک یاکوب ادوارد. ایران و ایرانیان، چاپ دوم. ترجمه ی جهاننداری ک. تهران: انتشارات خوارزمی؛ ۱۳۶۸، ص ۲۳۳.
- ۶- فلور ویلم. سلامت مردم در ایران قاجار. ترجمه ی نبی پور ا. بوشهر: انتشارات مرکز پژوهشهای سلامت خلیج فارس؛ ۱۳۸۶، ص ۴۴.
- ۷- روزنامه وقایع اتفاقیه، تهیه و تنظیم کتابخانه ملی جمهوری اسلامی، ناشر کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران و مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها، تهران، ۱۳۷۳، نمره ۲۲، سوم رمضان ۱۳۶۷ ه. ق، ص ۳.
- ۸- اعتماد السلطنه. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات در اواخر دوره ناصری. تهران: امیر کبیر؛ ۱۳۵۶، ص ۱۴۴.
- ۹- روستایی م. تاریخ طب و طبابت در ایران (از عهد قاجار تا پایان عصر رضا شاه) به روایت اسناد. تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران؛ ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۵۰.
- ۱۰- گی روزه. تغییرات اجتماعی. ترجمه ی وثوقی م. تهران: نشر نی؛ ۱۳۶۸، ص ۴۲.
- ۱۱- بدون نام. رویارویی سنت با مدرنیسم پرستاب آسیب شناسی جامعه ایرانی و دنیای غرب در گفت و گو با داور شیخاوندی
- <http://www.antropology.ir/node/710>
- ۱۲- سیاح م. خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت. تهران: انتشارات امیرکبیر؛ ۱۳۵۹، ص ۴۷۰.
- ۱۳- کنت دوگوبینو. سه سال در ایران. ترجمه ی منصوری ذ. تهران: انتشارات نگارستان کتاب؛ ۱۳۸۵، ص ۱۴۸.
- ۱۴- سازمان اسناد ملی ایران، شماره ردیف ۲۹۰۰۰۴۷۱۱، شماره ۸۴۷-ن ۵ - مربوط به شکایت مامور آبله کوبی از کدخدایان قراء اصفهان.